روزنامه شرق

ادبیات . کتاب

سپا نلو شاعرِ خانه و خاطره و شهر — صفحه ۸

فرصت دوباره، مروری بر کتاب‌های تازه در نمایشگاه کتاب — صفحه ۹

روزنامه — صفحه ۱۰

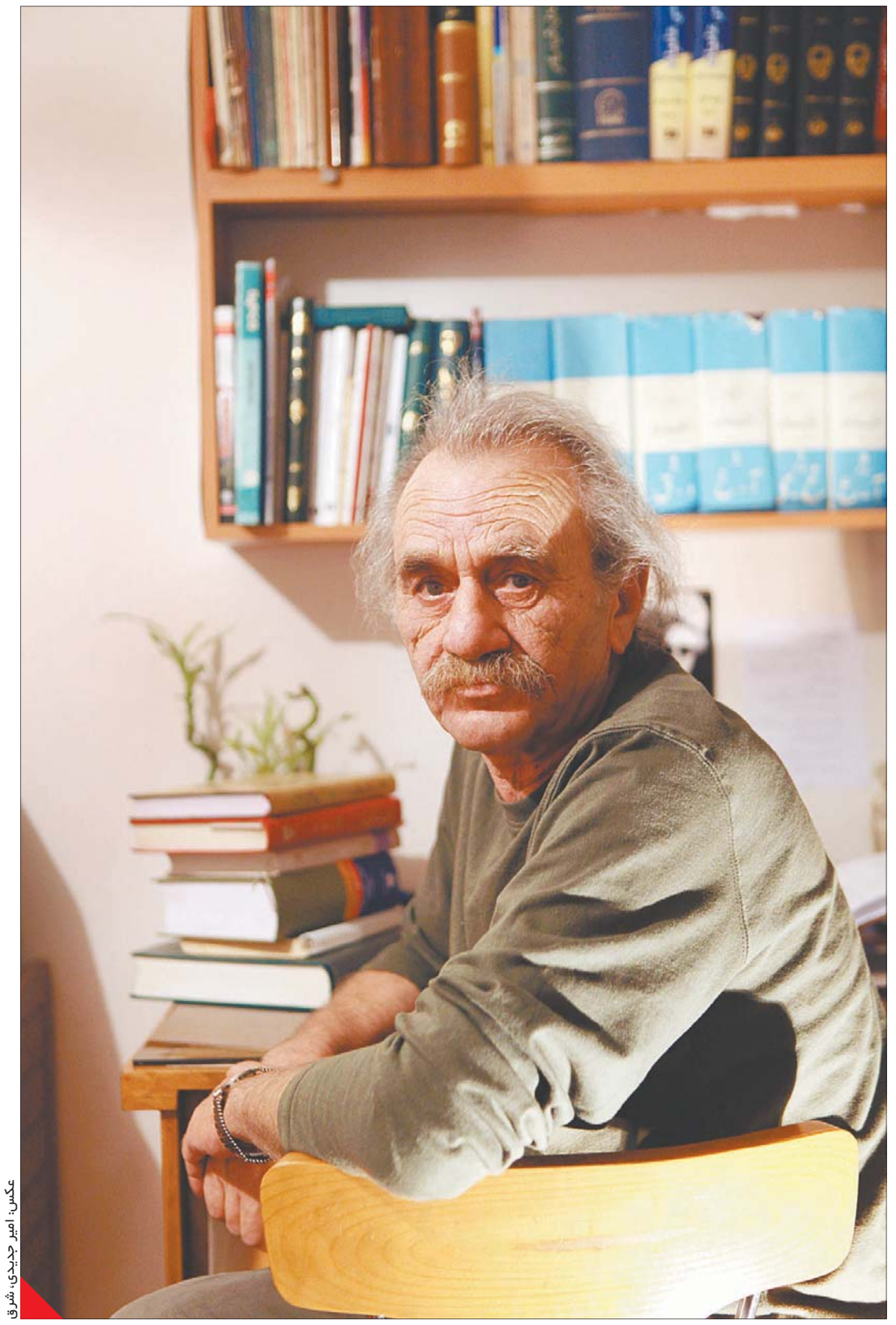

عکس: امیر جدیدی، شرق

گفت‌وگو با محمدرضا مرعشی‌پور درباره رمان «راه» نجیب محفوظ

مُهر مخصوص نجیب محفوظ

علی شروقی

محمدرضا مرعشی‌پور را با ترجمه‌هایش از ادبیات عرب می‌شناسیم؛ ترجمه‌هایی مثل مجموعه داستان‌های «خواب» و «جنایت» از نجیب محفوظ و همچنین رمان «کوچه مدق» از همین نویسنده. مرعشی‌پور ترجمه فارسی‌هزار و یکشب را از متن عربی این کتاب نیز در کارنامه دارد. این ترجمه که چندسال قبل در چهار جلد و با تصویرهای محمدعلی بنی اسدی از طرف انتشارات نیلوفر منتشر شد، بعد از ترجمه عبداللطیف تسوجی ازهزار و یکشب، دومین ترجمه فارسی این کتاب از متن عربی آن است. این روزها ترجمه مرعشی‌پور از رمان «راه» نجیب محفوظ از طرف انتشارات هاشمی منتشر شده است که همین انگیزه‌ای شد برای گفت‌وگو با مرعشی‌پور درباره این رمان و جایگاه آن در بین رمان‌های نجیب محفوظ و همچنین درباره نثر و مختصات ادبی آثار این نویسنده مهم جهان عرب. «راه»، چنانکه مرعشی‌پور در همین گفت‌وگو اشاره می‌کند، اولین اثر از آثار دوره دوم نویسندگی نجیب محفوظ است، دوره‌ای که رفته رفته نمادپردازی به آثار این نویسنده راه پیدا می‌کند و سبکی را رقم می‌زند که منتقدان عنوان «واقع‌گرایی نوین» را به آن داده‌اند. قهرمان رمان «راه» جوانی است به نام صابر که به یمن ثروت و امکاناتی که مادرش از راه خلاف به دست می‌آورد و در اختیارش قرار می‌دهد، روزگار را به عیاشی و ولگردی و بیکارگی می‌گذراند. رمان، با مرگ مادر و صحنه خاکسپاری او آغاز می‌شود و آنگاه کمی عقب می‌رود. یعنی به زمانی که مادر هنوز نمرده اما در آستانه مرگ قرار دارد. مادر، قبل از مرگ به صابر گفته که پدرش زنده است و صابر باید برود و او را پیدا کند. صابر در جست‌وجوی پدر از اسکندریه به قاهره می‌رود و رمان، شرح این جست‌وجو و وقایعی است که در جریان آن برای صابر رخ می‌دهد. سفر صابر، سفری از گذشته به آینده نیز هست و سفر از روشنایی به تاریکی، هرچند گویا تاریکی، تقدیر صابر است و او از گذشته تیره‌اش خلاصی ندارد؛ گذشته‌ای که در چهره مسافرخانه‌ای فکسنی و مسافرخانه‌داری پیر و زنش، کریمه، در قاهره نیز دست از سر صابر برنمی‌دارد و در نتیجه صابر در مواجهه با عشق که تجربه‌ای تازه است، ناکام می‌ماند. از طرفی جست‌وجوی صابر به ادیپ شهریار هم بی‌شباهت نیست و همچنین به افسانه‌ها و حکایات تمثیلی شرقی. می‌توان گفت «راه»، رمانی است که پس پشت بیان واقع‌گرایانه و سبک رئالیستی‌اش، گونه‌ای تمثیل‌پردازی نهفته است و همین، رمان را به قصه‌های کهن شرقی شبیه می‌کند. اما هنر نجیب محفوظ در به هم آمیختن هوشمندانه وجه تمثیلی با سبک رئالیستی در این رمان است. مرعشی‌پور این روزها مشغول ترجمه سه‌گانه نجیب محفوظ است و ترجمه بخش اول این سه‌گانه، یعنی «بین القصرین» را به پایان رسانده و به ناشر تحویل داده و اکنون روی بخش دوم آن، یعنی «قصرالشوق» کار می‌کند. پس‌زمینه این سه‌گانه همان‌طور که مرعشی‌پور در همین گفت‌وگو اشاره می‌کند، دوره‌ای حساس از تاریخ مصر است که در خلال روایت سرگذشت یک خانواده، به آن پرداخته شده است. همچنین ترجمه مرعشی‌پور از متن عربی کتاب «کلیله و دمنه» آماده انتشار است که به‌زودی منتشر خواهد شد.

رمان «راه» متعلق به کدام دوره از نویسندگی نجیب محفوظ است؟

«راه»، آغاز دوره دوم داستان‌نویسی نجیب محفوظ است. قبل از آن، یعنی در دوره اول، به‌جز چند کار تاریخی، یک‌سری آثار خطی واقع‌گرا دارد که شناختی از جامعه به ما می‌دهند و می‌شود آنها را با کارهای نویسندگانی مثل دیکنز، امیل زولا، تولستوی و داستایفسکی مقایسه کرد. سه‌گانه معروف نجیب محفوظ را هم می‌توان در همین گروه آثار دوره اول او جا داد. منظورم سه رمان «بین القصرین»، «قصرالشوق» و «السکریه» است که شاهکارهای نجیب محفوظ هستند. در این آثار، نمادگرایی به مراتب کمتر از آثار دوره دوم نجیب محفوظ است. اما در دوره دوم، نمادگرایی در آثارش غلیظ‌تر می‌شود که آغازش هم همانطور که گفتم همین رمان راه است. در این دوره دیگر آن رئالیسم محض را در آثار نجیب محفوظ نمی‌بینیم، گرچه رئالیسم همچنان در آثارش حضور دارد و شاید عنوان «واقع‌گرایی نوین» که در توصیف این نوع آثار نجیب محفوظ به کار می‌برند، درست‌ترین عنوان برای کارهای دوره دوم او باشد. چون کارهای دوره دومش هم یک حالت رئالیستی دارد و هم از آن حالت خطی کارهای دوره اولش فاصله گرفته و در حقیقت می‌توان گفت در این دوره، نجیب محفوظ مسایل خصوصی‌تری را در آثارش مطرح می‌کند و از طریق این مسایل نقب می‌زند به مسایل عام کشورهای جهان سوم. مثلا در همین رمان راه، مساله، مساله خاص صابر است و از آن نقبی زده می‌شود به مسایل جامعه مصر و کشورهای جهان سوم.

اتفاقا اینکه گفتید نجیب محفوظ در آثار دوره اولش بیشتر به دیکنز و نویسندگان رئالیست قرن نوزدهمی نظر داشته، نکته جالبی است چون در همین رمان راه هم که به گفته شما شروع دوره دوم نویسندگی او است با نویسنده‌ای روبه‌رو هستیم که معلوم است پایه‌های رئالیستی محکمی دارد...

بله، اما کم‌کم از آن شیوه رئالیستی فاصله می‌گیرد و بیشتر به نویسندگانی مثل بکت و کافکا نزدیک می‌شود...

در ضمن تلفیق خوبی هم بین رمزپردازی و ادبیات تمثیلی شرقی و رئالیسم قرن نوزدهمی به وجود آورده است. یعنی تسلطش بر آن سنت رئالیستی غربی باعث شده تمثیل‌گرایی از کار بیرون نزند و در لایه زیرین کارش قرار بگیرد.

این که می‌گویید همان چیزی است که چنانکه گفتم در کار نجیب محفوظ با عنوان «واقع‌گرایی نوین» از آن یاد شده است. یعنی همانطور که می‌گویید رئالیسمی است که عناصر داستان‌گویی شرقی از آن حذف نشده و برای همین است که این آثار به دل خواننده شرقی می‌نشیند، چون خواننده شرقی احساس می‌کند نویسنده دارد به زبان خود او سخن می‌گوید.

بله، مثلا در رمان «راه» مایه‌های شرقی و هزارویکشبی را می‌بینیم. اینکه آدمی از زادگاه خود راه می‌افتد و با مجموعه‌ای از غرایب روبه‌رو می‌شود.

در واقع همانطور که شما هم در مقاله‌ای که راجع به این رمان نوشتید اشاره کردید، این آدم راه می‌افتد و با یک سری دیو و فرشته روبه‌رو می‌شود و این همان مایه هزارویکشبی است، منتها نجیب محفوظ، آن دیو و فرشته هزار و یکشب را برای خواننده امروزی ملموس کرده و اینجا ما می‌توانیم آن موجودات را در قالب آدم‌هاببینیم.

نکته دیگر تصاویر قدرتمندی است که از شهر ارایه می‌دهد...

بله، فکر می‌کنم این را جای دیگری هم گفته باشم که نجیب محفوظ نویسنده‌ای است که فقط یک‌بار از مصر خارج شده و چون مصر را خیلی خوب می‌شناسد، می‌تواند از آن به کشورهای جهان سوم نقب بزند. چون همه مصیبت‌های جهان سوم را می‌شود در مصر دید. به همین دلیل هم هست که حالا ما هم بعد از خواندن چند کار از او کم‌کم به آثارش احساس نزدیکی پیدا کرده‌ایم و داریم او را بهتر می‌شناسیم.

به اعتقاد من نجیب محفوظ را نباید صرفا یک نویسنده عرب بدانیم بلکه باید به‌عنوان یک نویسنده جهان سومی به او نگاه کنیم. نویسنده‌ای که مردم و جامعه‌اش را به‌خوبی شناخته و مسایل جهان سوم را به‌خوبی در آثارش ترسیم کرده است.

برگردیم به آن بحث تلفیق رئالیسم غربی با ادبیات شرق. روی این موضوع به این دلیل می‌خواهم بیشتر درنگ کنیم که در ادبیات امروز خودمان، آن زمینه‌های رئالیستی چندان قوی نیست و به همین دلیل گاه با آثاری مواجه می‌شویم که تمثیل‌گرایی شرق در آنها می‌چربد و این باعث می‌شود اثر از مختصات قصه و رمان در معنای غربی آن فاصله بگیرد.

ببینید نمی‌شود صرفا با تقلید سطحی تکنیک‌های غربی، کار داستانی در خور تولید کرد. مشکل برخی از نویسندگان ما این است که جذب جلوه‌هایی از ادبیات یا فلسفه غرب می‌شوند و فراموش می‌کنند کجا دارند زندگی می‌کنند. برای همین داستان‌هایشان هم نچسب است. در حالی که ما اگر می‌خواهیم بین‌المللی بشویم باید از اینجا که خودمان هستیم شروع کنیم و حرفی تازه برای گفتن داشته باشیم. ما در شرق ادبیات پرباری داریم و باید به این ادبیات توجه کنیم. من فکر می‌کنم نجیب محفوظ بهترین کار ممکن را کرده. یعنی نه زمینه شرقی خودش را فراموش کرده و نه جلوه‌ها و تکنیک‌های ادبیات غرب را. در واقع از هر دو به بهترین شکل ممکن استفاده کرده. برای همین ما در رمان راه، می‌بینیم که نجیب محفوظ مساله‌ای را که کافکا در مسخ مطرح کرده به زبانی دیگر مطرح می‌کند. صابر هم مثل شخصیت داستان مسخ، بسته و بندانِ واقعیت موجود است و حالا نویسنده به جای آنکه مثل کافکا او را به حشره تبدیل کند، از زمینه‌ای که در کشورهای جهان سوم وجود داشته برای بیان وضعیت او استفاده کرده است. در این رمان می‌بینیم که مادر صابر بر اثر فساد و اختلاف طبقاتی و برنامه‌های نادرست اقتصادی، مجبور است از راه خلاف امرار معاش کند. در عین حال مهر و محبت و احساسات بی‌اندازه شرقی او را وا می‌دارد که خرج پسرش را بدهد و پسر، بیکاره‌ای است که برای خودش ول

راه
نجیب محفوظ
ترجمه: محمدرضا مرعشی‌پور
نشر هاشمی
چاپ اول ۱۳۹۳

می‌گردد و عیاشی می‌کند. حالا این آدم رسیده به ۳۰سالگی و مادرش هم مرده. یعنی در همان شروع داستان، گذشته این آدم به خاک سپرده می‌شود و مادر قبل از مرگ او را دنبال پدرش می‌فرستد. پدری به نام سید رحیمی که مادر قبلا به پسر گفته بوده که او مرده است. اما حالا که خودش دارد می‌میرد به صابر می‌گوید که سیدرحیمی زنده است و تو اگر می‌خواهی به سرنوشت من دچار نشوی و از واقعیت موجود و فسادی که در آن هست خلاصی یابی و زندگی نویی بسازی باید سیدرحیمی را پیدا کنی. در حقیقت سید رحیمی در این رمان، نماد آینده‌ای است که در آن کرامت و آزادی و امنیت شغلی و اقتصادی وجود دارد و مادر صابر، با فرستادن او به دنبال پدر، او را به این آینده حواله می‌دهد. خب، چنین زمینه‌ای کاملا شرقی و جهان سومی است و آن را در بلژیک یا اتریش نمی‌بینیم. در آن کشورها وقتی فرزند به سن قانونی می‌رسد، یک سوییت برایش می‌گیرند و در ماه هم پولی به او می‌دهند تا زمانی که خودش برود سر کار. بنابراین چنین کسی وضعیت صابر را ندارد و مثل او دنبال آینده نخواهد بود. مساله صابر، کاملا یک مساله شرقی است که در عین حال با مساله‌ای که کافکا در مسخ مطرح کرده هم قرابت دارد.

اشاره کردید به جلوه‌های ادبیات و فلسفه غرب به‌عنوان عاملی که نویسندگان ما را از مسایل جهان خودشان دور می‌کند. خب این می‌تواند یک وجه قضیه باشد. اما مساله دیگر این است که به‌نظر می‌رسد نویسندگان امروز ما همان ادبیات غرب را هم به‌صورت ریشه‌ای نمی‌شناسند. یک دلیل توفیق نجیب محفوظ شاید این باشد که با تسلط بر ادبیات کلاسیک غرب، به سراغ شرق و ادبیات آن می‌رود...

دقیقا همین‌طور است. در غیراین صورت ساختمانی که ما می‌سازیم بنیاد نخواهد داشت و نویسندگان ما هم گرفتار همین مساله هستند. یعنی بدون اینکه پی را کنده باشند شروع می‌کنند بنا را ساختن. اگر بخواهیم پی محکمی داشته باشیم، باید هم پیشینه ادبیات غرب را بشناسیم و هم پیشینه ادبیات خودمان را. در غیر این صورت خانه‌ای روی شن بنا کرده‌ایم که با یک باد از بین می‌رود. در حالی که کارهای نجیب محفوظ اینگونه نیست. کارهای او ماندگار است و گواهش هم تعداد چاپ‌های آثار اوست که نشان می‌دهد مدام تعداد خواننده‌هایش بیشتر شده است. در حالی که آثار نویسندگان ما اینگونه نیست. البته اینکه می‌گویم نویسنده‌های ما، منظورم تمامشان نیست. مثلا دولت‌آبادی نویسنده‌ای است که آن پی را کنده و بعد بنا را ساخته است. منظور من بیشتر، نویسنده‌های تازه‌به‌دوران رسیده‌ای است که می‌خواهند یک‌شبه ره صدساله طی کنند و در برابر جلوه‌های ادبیات غرب یک نوع حالت ذوق‌زدگی دارند.

یک موضوع دیگر که در مورد رمان راه به آن اشاره کردید، تعمیم مسایل خصوصی به مسایل عمومی جهان سوم در این رمان است. این هم یکی از مشکلات رمان‌نویسی امروز ماست که در آن مسایل خصوصی، قابلیت تعمیم نمی‌یابند...

بله، در حالی که تا آنجا که من می‌دانم وظیفه ادبیات، همین تعمیم‌دادن مسایل خصوصی به مسایل عام است. در غیر این صورت حاصل کار می‌شود خاطره‌نویسی. بگذریم که خاطره‌نویسی هم اگر حرفی عام‌تر از مسایل خصوصی نویسنده داشته باشد ارزشمند است. مثل «حدیث نفس» آقای کامشاد. خب این‌جور خاطره‌نویسی می‌تواند کارایی داشته باشد چون نقب می‌زند به مسایل عام‌تر جامعه. وظیفه ادبیات هم همین نقب‌زدن است و ادبیاتی که نتواند چنین کند، سرگرمی صرف است و ارزشی ندارد.

ممکن است قدری هم راجع به زمینه‌های تاریخی و سیاسی جامعه مصر که رمان راه از دل آن بیرون آمده صحبت کنید؟

این رمان، در سال ۱۹۶۴ درآمده. یعنی زمانی که دیگر دوره پادشاهی در مصر تمام شده و افسران آزاد قدرت را در مصر به‌دست گرفته‌اند. خب می‌دانید که در دوره پادشاهی که با برکناری فاروق به پایان رسید، یک استبداد کامل و رابطه حاکم و محکوم و ارباب- رعیتی بر جامعه مصر حاکم بود. یعنی فاروق و انگلیسی‌ها مملکت را مال خودشان می‌دانستند و مردم هم نوکرهای آنها بودند. مصر، کشور فقیری بود و هرچه هم که داشت، غارت می‌شد و چیزی از آن به مردم نمی‌رسید. با کودتای افسران آزاد و روی کار آمدن ناصر، وعده‌هایی مثل اصلاحات ارضی و آموزش مجانی و... به مردم داده شد، اما از طرفی جلو آزادی‌ها گرفته شد و کسی نمی‌توانست از حکومتی که روی کار آمده بود و شیوه اداره کشور انتقاد کند. مردم هم که در درجه اول منتظر نان و آموزش و دیگروعده‌های داده‌شده بودند، دیدند اوضاع آنگونه که انتظار دارند پیش نمی‌رود و به آن کرامت و آزادی هم که دنبال آن هستند نمی‌رسند. مصر هم که به لحاظ اقتصادی یک کشور فقیر بود و در این زمینه هم نمی‌توانست شاهکاری بکند. البته یک تغییراتی اتفاق افتاد اما نه آنقدر که مورد انتظار بود. دهان جوان‌هایی را هم که می‌خواستند از اوضاع انتقاد کنند، می‌بستند. خب چنین زمینه‌ای را در رمان راه می‌بینید. یعنی وقتی سرنوشت صابر را به‌عنوان نماینده نسل خودش دنبال می‌کنید، می‌بینید که این نسل، در آن دوره تاریخی چیزی به دست نیاورده است.

نوعی گذار از سنت به مدرنیسم را هم در این رمان می‌بینیم. صابر کسی است که از گذشته‌اش جدا شده و به قاهره می‌آید. در قاهره با الهام آشنا می‌شود که دختری امروزی است. از آن طرف کریمه را داریم که گویا متعلق به گذشته صابر است. مکان‌هایی که صابر در آنها این دو زن را ملاقات می‌کند هم به نوعی تقابل دو دوره از زندگی صابر را نشان می‌دهد. الهام در مکان‌های عمومی و امروزی‌تر حضور دارد و کریمه در ساختمان کهنه مسافرخانه و در اتاقی تاریک.

دقیقا و درواقع همین مدرنیسم است که جامعه را به آن آزادی و کرامتی می‌رساند که صابر در جست‌وجوی آن است و می‌خواهد با پیداکردن سیدرحیمی به آن برسد. نجیب محفوظ برای بیان این مضمون از محیط استفاده‌های خیلی قشنگی کرده است. مثلا اسکندریه تیره و مه‌آلود را نماد گذشته گرفته است و قاهره را نماد دوران جدید. یا همان مسافرخانه در قاهره که صابر در آن اقامت می‌کند و به‌نوعی دنباله گذشته او است؛ مسافرخانه‌ای که ساختمانش کهنه است و به قول نویسنده سردرش انگار گریه می‌کند. کریمه هم که زن صاحب مسافرخانه است، جلوه‌ای از مادر صابر و گذشته اوست.

ادامه در صفحه ۸

پاراگراف

از موخره مترجم بر رمان «راه»

موضوعی محوری که نجیب محفوظ در قصه «زعبلاوی» و رمان‌های «گدا» و «راه» مطرح می‌کند، اندیشه‌ای است که جست‌وجو را راه و سفر را هدف می‌داند. تراژدی واقعی هم در همان تصور سنتی از راه نهفته است. در حالی که جست‌وجو و کاوش یعنی کشف و کشف همان آفرینش و ابداع است و باید چیزی تازه به انسان بدهد. مهم‌ترین بخشی که در گفت‌وگوی بین صابر و مادر او، پیش از مرگش، انجام گرفت زمانی بود که فرزند را از مرگ پدر آگاه کرد و صابر گفته بود: «عمرم را هدر بدهم و دنبال چیزی بگردم که از بودنش مطمئن نیستم؟» و مادر پاسخی می‌دهد که بسی راه‌گشاست: «اما تا پیگیر نباشی نمی‌توانی از بودن یا نبودنش مطمئن بشوی و البته این بهتر است تا بی‌پول و بیکار و بی‌امید سر کنی.» نجیب محفوظ، بی‌اینکه پیچیده سخن بگوید، بیانی هنرمندانه دارد. آنچه را گروهی از منتقدان رموزی اسطوره‌ای یا حتی تاریخی می‌بینند در واقع به‌صورتی شفاف بیان می‌شود و نویسنده آن را از پیرایه و پیچیدگی می‌زداید تا گوهر اصلی‌اش را بنمایاند. همانندسازی نماد با واقعیت همان ورطه‌ای است که بسیاری از ناقدان مخلص در آن افتاده‌اند و در تاروپود معادلاتی گنگ، میان رمان و دلالت‌های لفظی آن، درمانده‌اند. سفر صابر، پس از به خاک سپردن مادر، برای او که سه‌ستاره کرامت، آزادی و امنیت را گم کرده، سفری راستین است. پول چندانی در جیبش نمانده است تا از شر تهیدستی برهاندش؛ از دوستان و آشنایان نیز کسی در پیرامونش نیست تا زشتی‌ها و دغلکاری‌ها و فریب را از او دور کند. او می‌ماند با مادری در تاریکی گور و پدری ناپدید در جهانی پهناور. موجودیتش در جست‌وجوی پدری ارزش می‌یابد که هرگز او را ندیده است و تنها نشانه‌هایی که مادر به او می‌دهد عکس شب عروسی و عقدنامه‌اش با مردی است که در آن زمان دانشجویی عزتمند بوده و موقعیتی خوب داشته است؛ اما زن رهایش کرده و دست در دست کسی گذاشته که از جنس خود او بوده و به همان لجنزاری بازگشته که از آن پاگرفته است. مادر صابر به او می‌گوید: «شک نکن، پسرم! که زیر سایه او به عزت و احترام می‌رسی. کاری سوای تلکه‌گیری و آدمکشی برایت درست می‌کند که مجبور نباشی خودت را کوچک کنی و دستت پیش هرکس و ناکسی دراز بشود.» گویی، پیش از اینکه آخرین نفس‌ها را بکشد، آینده‌ای به دور از آن هرزگی‌ها را برای فرزندش آرزو می‌کرده است که خود او را از زندان به گور برده‌اند. این است که جوان- تنها- تن به سفری می‌دهد که درکش برای او آسان نمی‌نماید. صابر زمانی که گام نخستین را برمی‌داشت، با خود می‌گفت: «مادرت که آهنگ صدایش را پیوسته در گوش داشتی مرده اما پدرمرده‌ات باز به زندگی برانگیخته شده است و تو تهیدست و آواره‌ای. با گذشته‌ای آلوده به هرزگی و گناه، چشم به‌راه معجزه‌ای داری که آزادی و کرامت و امنیت را برایت به ارمغان آرد.»... صابر در این جست‌وجو غرق در گوش خویش است، اما اگر چشم نبیند، چه سود از کنکاش؟ عکسی را به همان حال پیشینش در ذهن داشتن و در پی چهره‌ای گشتن که اینک دیگرگون شده و نیازمند باز آفرینی است، چه دردی را دوا می‌کند؟ تصوری سنتی که صابر از راه دارد و راه راستینی که هر آدمی باید با برداشتن پرده از پیش چشم گام در آن بگذارد، محور کشمکشی دراماتیک در رمان است.

نگاه

راجع به نجیب محفوظ

وفادار به ادبیات

حسین فراستخواه

۹۵سال زندگی کرد و در طول ۷۰ سال نویسندگی ۳۴رمان، ۳۵۰ داستان، چندین فیلمنامه و پنج نمایشنامه از او چاپ شد. با یک حساب سرانگشتی، یعنی هر سال تقریبا شش اثر. هر دوماه، یک کار. منهای کارهایی که ارزانی سطل زباله شدند و البته مقالات منتشرشده در مطبوعات. ولله اگر کارکردن این باشد، تکلیف بسیاری از آنها که هوس نویسندگی در سر می‌پزند، معلوم و روشن می‌شود. اینجاست که می‌گویند «حساب کار» دستم آمد!

تحصیلاتش از رفتن به کتاب (بر وزن قطاب) آغاز شد. کتاب همان مکتب است که سعدی گوید: «معلم کتابی را دیدم در دیار مغرب، ترش‌روی.» در آنجا تعالیم مذهبی گرفت و با مبادی ادبیات آشنا شد. در یکی از کتاب‌هایش هم روایت مختصری از آنجا تعریف می‌کند، هرچند بیش از آنکه روایتش درباره نظام آموزشی و این قبیل امورات باشد، خوش دارد با ماجرای مجذوبیت شیفته‌وار و پرشور و خروش خود با یکی از دختران آن محله ور برود، هم اینکه به یاد بیاورد چگونه در آن روزها گرفتار لذت بی‌بدیل‌خواندن شد و هرگز از بند آن رهایی نجست. در نوجوانی با کارهای مصطفی منفلوطی- که شیوه نثرش بر نسلی از مصریان درس‌خوانده در دهه‌های نخستین قرن بیستم تاثیر گذاشت- آشنا شد. منفلوطی شاعر و نویسنده مشهوری بود که با شیخ محمد عبده هم رفاقت نزدیکی داشت و در آن زمان بیشتر مقالاتش در مجله «المؤید» چاپ می‌شد. بعد از منفلوطی، کم‌کم روی آورد به خواندن متجددین و نوآوران؛ طه حسین، عباس محمود العقاد، سلامه موسی، محمد حسین هیکل (با آن حسنین هیکل فرق دارد)، محمود تیمور، توفیق حکیم و یحیی حقی. اینها از جمله نویسندگانی بودند که نجیب محفوظ در آن دوره کارهاشان را می‌خواند و به واسطه آنها به تدریج از تفکر سنتی فاصله می‌گرفت. با مطالعه اینها توجه او به ادبیات جهان جلب شد؛ نگاهی تازه به ادبیات عرب پیدا کرد و نیز با الگوهای گوناگون داستان کوتاه، رمان و درام‌نویسی آشنا شد.

خودش می‌گوید کتاب معروف طه حسین «فی‌الشعرالجاهلی»، که درباره شعر پیش از اسلام است، بیشترین تاثیر را در تحول فکری او داشت. این کتاب از نظر محفوظ، انقلابی فکری بود که عقلانیت را به صدر می‌نشاند و سنت‌گرایی را به آستانه می‌راند. همین‌طور بینش عرفی و سوسیالیستی سلامه موسی هم تقریبا بر همه آثار محفوظ سایه افکنده است. عباس محمود العقاد، که در آن زمان رساله‌هایش درباره علم‌الجمال و دیگر موضوعات فلسفی بر سر زبان‌ها بود، محفوظ را هل داد به مسیر فلسفه خواندن و نجیب دانشگاه را با فلسفه شروع کرد. مسایل فلسفی برایش جذاب بود و با فلسفه خواندن گمان می‌کرد، بتواند به پاسخ‌های درست مساله‌هایی که درگیرش می‌کرد برسد و بتواند گره از معمای هستی و اسرار سرنوشت بشر بگشاید. پس به دانشگاه سلطان فواد (قاهره کنونی) رفت و از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ دانشجوی فلسفه آنجا بود. در همان حین به خواندن ادبیات کلاسیک عرب التفاتی جدی نشان داد. «البیان و التبیین» جاحظ، «الأمالی» قالی، «العقد الفرید» ابن عبد ربه و «الکامل» مبرد، از جمله اصلی‌ترین آثاری بود که خواند و تاثیر این مطالعات در داستان‌ها و رمان‌های اولیه او به خوبی پیداست. بزرگ‌تر که شد، ذائقه‌اش به شعر کلاسیک و آثار معری، متنبی و ابن رومی کشیده شد. در مصاحبه‌ای که همین سال‌های آخر داشت، از حافظ و تاگور هم به‌عنوان دو شاعر محبوب خود یاد کرده بود. نظریه علم‌الجمال (زیبایی‌شناسی) و تصوف در اسلام هم از موضوعاتی بودند که بعد از دوران تحصیل فلسفه روی آنها کارهایی کرد و مقالاتی درباره‌شان نوشت. از میان متفکران غربی که در جهان‌بینی محفوظ موثر بودند، برگسون را به هیچ‌وجه نمی‌توان نادیده گرفت. درونمایه بسیاری از آثار او که دوگانه ماده و روح در آنها شناور است و نویسنده می‌خواهد از بندهای اولی برای رهاسازی دومی خلاص شود، نمونه‌ای از تاثیر اندیشه‌های برگسون است (مثل آنچه در همین رمان «راه» میان دو شیفته رخ می‌دهد). همچنین آن ساحت دوگانه اخلاقی در اندیشه برگسون، که یکی بر پایه تفکر و دیگری بر مبنای شهود قرار گرفته، مورد توجه محفوظ بوده. به‌ویژه آن شق دوم؛ که نمودش نه فقط در آفرینش هنری و فلسفه، بلکه در تجربه‌های عارفانه قدیسان دیده می‌شود. این تجربه عارفانه یکی از آن چیزهای کلیدی در رمان‌هایی مثل «کوچه مدق»، «دزد و سگ‌ها»، «گدا» و «شب‌های‌هزار و یک‌شب» است. به هر حال، محفوظ فوق‌لیسانس فلسفه را ناتمام گذاشت و به سوی دلدار ابدی خود یعنی ادبیات شتافت و تا پایان عمر به آن وفادار ماند. زندگی او پس از این می‌بایست به نحو تمام مصروف ادبیات می‌شد.

جایی از او درباره نویسندگانی که بر او تاثیر گذاشته‌اند پرسیدند و او در جواب گفت نویسندگانی که روی او تاثیر داشته‌اند، نویسندگانی بودند که او دوستشان می‌داشت؛ خیلی بی‌تکلف!- تولستوی و داستایفسکی، چخوف و موپاسان، پروست و کافکا را نام می‌برد. آنجا که به جویس می‌رسد می‌گوید جویس نویسنده‌ای بود که باید خوانده می‌شد. «اولیس» رمان معرکه‌ای‌ست که جریان‌ساز بود. در تئاتر شکسپیر را کسی که «بیش از همه تکانم داد» توصیف می‌کند. در ادبیات آمریکا «موبی‌دیک» ملویل را در زمره برجسته‌ترین آثار می‌نشاند. از همینگوی تنها «پیرمرد و دریا» را می‌پسندد. از فاکنر خوشش نمی‌آید چون به نظرش «زیادی پیچیده» است. در شعر هم که از شکسپیر، تاگور و حافظ شیرازی به‌عنوان «نزدیک‌ترین شعر به روح و روان من» یاد می‌کند.

به‌طور کلی درباره رمان‌های نجیب محفوظ می‌توان گفت که تاریخ، سیاست، جدال میان گذشته و آینده، زمان و انسان و جست‌وجوی نوعی آرمانشهر، مساله‌های اصلی کارهای او هستند. تا جایی که به تاریخ مربوط می‌شود، او از روایت تاریخی به نوعی بازاندیشی در تاریخ عبور می‌کند. اگر شخصیت‌های رمان‌های اولیه او سیاه و سفیدند و همگی یا خیر مطلق یا شر محض‌اند، به تدریج در رمان‌های بعدی شخصیت‌های او صاحب سایه‌های خاکستری می‌شوند. رشید العنانی کتابی دارد با نام «نجیب محفوظ؛ در جست‌وجوی معنا» و در این کتاب سوانح ایام محفوظ و سیر فکری او را با مروری دقیق در اغلب آثارش گزارش کرده است. من در آن کتاب چیزهای بسیار خواندنی و به‌دردبخوری پیدا کردم که متاسفانه ذکر همه آنها در قالب این یادداشت کوتاه نمی‌گنجید.